

نوستالژی فردی و اجتماعی در اشعار محمدحسین شهریار و فریدون مشیری

۱. سعید واعظ*، ۲. مریم محمدزاده**

۱- استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

۲- کارشناس ارشد ادبیات تطبیقی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۷/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۲/۱۴)

چکیده

«نوستالژی» یا «غم غربت» در اصطلاح به حس دلتنگی و حسرت انسان‌ها نسبت به گذشته و چیزهایی اطلاق می‌شود که اینک آن‌ها را از دست داده‌اند. وضعیت سیاسی و اجتماعی و کلاً وضع زندگی انسان‌ها در ایجاد حس نوستالژی مؤثر است. در شعر معاصر، غم غربت و حسرت بر گذشته و دلتنگی ناشی از آن به صورت‌های گوناگون به چشم می‌خورد. یکی از دلایل اصلی بروز و ظهور آن، پیشرفت سریع تمدن و صنعت است. با وجود اینکه پیشرفت بشر در عرصه‌های مختلف زندگی، آرامش و رفاه را برای آنان رقم زده، گاهی خواه ناخواه ارزش‌های انسانی را در خود بلعیده‌است! بنابراین، انسان معاصر برای غلبه بر چنین وضعی به گذشته خویش پناه می‌برد. محمدحسین شهریار و فریدون مشیری، از شاعران معاصر هستند که با توجه به شرایط ویژه حاکم بر زندگی آنان، به گذشته خوش و پرشور خویش پناه برده‌اند. این نوشتار بر آن است که چگونگی نمود نوستالژی فردی و اجتماعی را با روش توصیفی-تحلیلی در اشعار این دو شاعر تبیین کند. با تحلیل برخی از اشعار آن‌ها، به این نکته دست یافته‌ایم که در بخش اعظمی از اشعار، حس نوستالژیک و حسرت بر گذشته موج می‌زند. در بخش نوستالژی فردی، با نوستالژی دوری از وطن، دوری از معشوق، حسرت بر دوران کودکی و جوانی از دست رفته، ناکامی‌های شخصی و مسائلی از این قبیل و در بخش نوستالژی اجتماعی، با نارضایتی‌های سیاسی-اجتماعی روبه‌رو هستیم.

کلیدواژه‌ها: نوستالژی، نوستالژی فردی، نوستالژی اجتماعی، شهریار، فریدون مشیری.

* E-mail: saeedwaez@gmail.com

** E-mail: saidwaez@gmail.com (نویسنده مسئول)

۱. مقدمه

نوستالژی (Nostalgia) واژه فرانسوی است برگرفته از دو واژه یونانی (Nostos) به معنی «بازگشت» و (Olgos) به معنی «درد و رنج» (پورافکاری، ۱۳۸۲: ۱۰۱۱)، و در برخی از متون چین معنی شده است: «دلتنگی از دوری میهن، درد دوری میهن، حسرت گذشته، آرزوی گذشته و اشتیاق مفرط برای بازگشت به گذشته» (باطنی، ۱۳۷۲: ۱۱۳). نوستالژی یک حس طبیعی و عمومی و یا حتی غریزی در میان تمام انسان‌هاست و به لحاظ روانی، تقویت این حس نگاه صورت می‌گیرد که فرد از گذشته خود فاصله بگیرد. هرگاه فرد در ذهن خود به گذشته رجوع کند و با مرور آن دچار نوعی حالت غم و اندوه و توأم با حالت لذت سکرآور شود، دچار نوستالژی شده که در زبان فارسی آن را غالباً غم غربت و حسرت گذشته تعبیر کرده‌اند (ر.ک؛ انوشه، ۱۳۷۶: ۱۳۹)؛ به عبارتی، این نوع نگرش در بررسی‌های ادبی، «به شیوه‌ای از نگارش ادبی اطلاق می‌شود که بر پایه آن، شاعر یا نویسنده در سروده یا نوشته خویش گذشته‌ای را که در نظر دارد یا سرزمینی را که به خاطر سپرده است، با حسرت و درد ترسیم می‌کند و به تصویر می‌کشد. در ادبیات معاصر هم به سبب پیشرفت‌های سریع و حیرت‌آفرین تمدن و صنعت و دور افتادن از اصل و اساس آدمی، نوستالژی و غم غربت به وفور به چشم می‌خورد. تأسف به گذشته از موتیف‌های رایج شعر فارسی است» (شمیسا، ۱۳۷۷: ۱۳۷). از دیدگاه آسیب‌شناسی روانی:

«نوستالژی به رؤیایی گفته می‌شود که از دوران گذشته پراقتدار نشأت بگیرد؛ گذشته‌ای که دیگر وجود ندارد و بازسازی آن ممکن نیست. وقتی افراد در دورانی از زندگی خود با مواضعی روبه‌رو می‌شوند یا سلامت آنان به خطر می‌افتد و یا به پیروزی می‌رسند، اولین واکنش آن‌ها راهی برای گریز است. اما در بسیاری از اوقات، اگر در واقعیت عینی راهی برای گریز پیدا نکنند، آرزوی گذشته‌ای را دارند که در آن زندگی پرشکوهی داشته‌اند» (شاملو، ۱۳۷۵: ۱۱).

۲. پرسش‌های پژوهش

- چه نوع نگاه نوستالژیک در اشعار استاد شهریار و مشیری وجود دارد؟
- مهم‌ترین زمینه‌ها و عوامل ایجاد نوستالژی در شعر شهریار و مشیری کدام است؟

- شهریار و مشیری چگونه از خاطرات شیرین ازدست‌رفته برای تسکین درد و اندوه خویش استفاده کرده‌اند؟

۳. فرضیه‌های پژوهش

- با توجه به بررسی‌های انجام شده، نوستالژی به دو شکل فردی و اجتماعی در شعر این دو شاعر نمود پیدا می‌کند.
- عوامل سیاسی و اجتماعی و شرایط نامساعد جامعه از مهم‌ترین زمینه‌های پیدایش نوستالژی در اشعار شهریار و مشیری است.
این دو شاعر در قالب مؤلفه‌های نوستالژی فردی و اجتماعی، حیرت بر گذشته را ترسیم کرده‌اند.

۴. اهداف پژوهش

الف) نشان دادن میزان دل‌بستگی و شیفتگی شهریار و مشیری به گذشته خوش و شیرین ایام سپری شده.
ب) برجسته کردن نقش دوری از وطن و معشوق و حسرت بر ایام گذشته ایام کودکی و جوانی.
ج) بررسی تأثیر محیط سیاسی و اجتماعی حاکم بر اوضاع جامعه.

۵. پیشینه پژوهش

درباره نوستالژی تحقیقات و پژوهش‌های زیادی صورت گرفته که می‌توان به موارد زیر اشاره نمود: «بررسی فرایند نوستالژی غم غربت در اشعار فریدون مشیری» (شریفیان، ۱۳۸۶)، «بررسی تطبیقی فرایند نوستالژی "یادمانه" سیاسی در شعر شهریار، ملک‌الشعرا بهار، سیدمحمدرضا کردستانی و میرزاده عشقی» (قانونی و غلامحسینی، ۱۳۹۴) و «سایه‌روشن تلخ و شیرین خاطرات گذشته در اشعار شهریار و سید قطب» (نعمتی و دیگران، ۱۳۹۲). با وجود این، تاکنون پژوهشی که به بررسی تطبیقی نوستالژی فردی و

اجتماعی در اشعار محمدحسین شهریار و فریدون مشیری پردازد، نوشته نشده است. بنابراین، ضرورت پژوهش پیش رو بیشتر احساس می‌شود.

۶. نوستالژی در مکتب ادبی رمانتیک

نوستالژی از مباحث نقد روان‌شناختی و جزو اصول مکتب ادبی رمانتیسم و کلاسیک غرب است. یکی از اصول کلاسیک‌ها، تقلید از قدامت است. از برنامه‌های مهم رمانتیک‌ها نیز که عقاید نوستالژی را در آن اثبات می‌کند، سفر به دوران گذشته است: «از اصول مکتب رمانتیک که می‌توان تفکرات نوستالژی را در آن دید، "گریز و سیاحت" است؛ آزدگی از محیط و زمان موجود و فرار به سوی فضاها یا زمان‌های دیگر؛ دعوت به سفر تاریخی یا جغرافیایی؛ سفر واقعی یا روی بال‌های خیال از مشخصات آثار رمانتیک‌هاست» (سیدحسینی، ۱۳۶۶: ۹۲).

در اروپای قرون اخیر، به سبب انقلاب صنعتی و اختراعات پی‌درپی، در آثار بسیاری از رمانتیک‌ها حسرت به گذشته کاملاً نمایان است و هنرمندان رمانتیک، سرخورده از تحولات سهمگین روزگار به گذشته‌های دور و نزدیک سفر کردند. به همین سبب، نوستالژی و حسرت بر گذشته به عنوان یکی از نشانه‌های برجسته مکتب رمانتیسم در آثار هنرمندان ظهور و بروز کرد و این امر به مراتب در افکار و اندیشه هنرمندان ایرانی نیز تأثیر گذاشت. آنان به واسطه آشنایی با ادبیات غرب و آثار و اشعار آنان، به این نوع از مکتب ادبی گرایش پیدا کردند.

۱.۶. زمینه‌های پیدایش نوستالژی

یکی از دلایل بروز نوستالژی، پیشرفت‌های سریع تمدن و صنعت است. فناوری و پیشرفت‌های صنعتی در کنار رفاه و آسایشی که برای نوع بشر به همراه آورده، خواه ناخواه، بخشی از دل‌بستگی‌ها، عواطف، گذشته، مقدسات و ارزش‌های انسانی را کم‌رنگ کرده، انسان‌ها را در مواجهه با تمدن، بیشتر دچار وحشت نموده است و باعث شده آنان برای غلبه بر این وحشت و تنهایی، به گذشته خویش پناه ببرند. مهاجرت خودخواسته یا اجباری بعضی از شاعران نیز یکی دیگر از دلایل مهم این نوستالژی است. البته مسائل

سیاسی- اجتماعی، مشکلات فردی، ویژگی‌های روحی و روانی شاعران، تأثیر مدرنیسم و صفت جهان معاصر بر روابط و روحیه انسان‌ها از عوامل دیگر روی آوردن به این غم غربت در شعر معاصر است (ر.ک؛ عالی عباس‌آباد، ۱۳۸۷: ۱۶۰).

۲-۶. مؤلفه‌های نوستالژی

مؤلفه‌هایی که برای نوستالوژی برشمرده‌اند، عبارتند از:

۱. حسرت بر گذشته.
۲. بازگشت به دوران کودکی و جوانی.
۳. دوری از معشوق.
۴. مهاجرت، فاصله گرفتن از وطن مألوف و غم غربت.
۵. غم و درد پیری و مرگان‌اندیشی.
۶. پناه بردن به آرمانشهر (اتوپیا).
۷. از دست دادن عزیز.

۳-۶. انواع نوستالژی

از دیدگاه‌های مختلف، نوستالژی را به انواع گوناگونی تقسیم نموده‌اند:

۱-۳-۶. نوستالژی فردی

نوستالژی فردی بیانگر اندوه فردی و شخصی نویسنده یا شاعر است که در شکل‌دهی این رشته از گفتارها و نوشتارها، دیگران را با خود همراه نمی‌کند؛ گویی او در اندوه لحظات و داشته‌های خوش گذشته غمگانه می‌سراید و اگر از دیگری یاد می‌کند، آن فرد، بی‌شک معشوق او خواهد بود (ر.ک؛ صفوی، ۱۳۸۰: ۱۳۹۶). نوستالژی فردی به لحاظ زمانی به نوستالژی فردی آنی و نوستالژی مستمر تقسیم می‌شود:

«در نوستالژی فردی آنی، نویسنده یا شاعر لحظه یا لحظاتی از گذشته را در اثر خود منعکس می‌کند، اما در نوستالژی فردی مستمر، شاعر یا نویسنده در

سراسر اثر خویش تمام و کمال به گذشته خود می‌پردازد» (شریفیان، ۱۳۸۹: ۲۴۸).

۶-۳-۲. نوستالژی اجتماعی

در این تقسیم‌بندی، اندوه و درد بین همه مشترک است. همچنان، «در نوستالژی اجتماعی، آنچه را که شاعر یا نویسنده مطرح می‌کند، غصه‌ها و دردهایی است که مربوط به مردم منطقه یا جامعه‌ای می‌شود که ایشان را آزرده‌خاطر کرده‌است» (انوشه، ۱۳۷۶: ۱۳۹۵)، یا دردی است همگانی که در ناخودآگاه جمعی قرار دارد و به عنوان دردی مشترک میان تمام آحاد جامعه است و به تعبیری، دردهای سیاسی و اجتماعی مشترکی است که در آن شاعر حسرت مشترکی را بیان می‌کند.

۷. معرفی شهریار و مشیری

محمدحسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار، فرزند حاجی میرآقا از سادات خشک‌ناب آذربایجان و از وکلای میرز دادگستری تبریز، در سال ۱۲۵۸ شمسی در تبریز به دنیا آمد که ایام کودکی او مصادف با انقلاب آذربایجان بود (ر.ک؛ آرین‌پور، ۱۳۸۷: ۵۱۰). اوضاع آشفته تبریز طوری نبود که میرآقا بتواند آن را تحمل کند. او بیشتر اهل قلم بود تا سیاست، و روحیه آرامی که به واسطه پیشه خطاطی و هنردوستی در اروپا به دست آورده بود، چندان با آن جنگ و خونریزی‌ها موافقت نداشت. علاوه بر این، وجود زن و فرزند او را می‌داشت که در آن شرایط سخت قحطی و ناامنی، به فکر خانواده خود باشد. به همین دلیل، عاقبت میرآقا تصمیم گرفت با خانواده‌اش به ده آبا و اجدادی خود، خشک‌ناب بازگردد (ر.ک؛ مشرف، ۱۳۸۲: ۲۳۲-۲۳۳). شهریار دوره ابتدایی و دوره اول متوسطه را در تبریز آموخت. در سال ۱۳۰۰ به تهران آمد و در دارالفنون مشغول تحصیل شد و آنگاه به تحصیل طب پرداخت و چند کلاس را در این رشته سپری کرد (ر.ک؛ آرین‌پور، ۱۳۸۷: ۵۱۰). او در دارالفنون دوستان بسیاری پیدا کرد؛ از جمله: ابوالقاسم شهیار که همشهری او و شخصی درباری بود و شخصیت و متانت شهریار نظر

او را به خود جلب کرد و همشهری بودن نیز بر این دوستی افزود و موجب شد که این دوست فداکار، نوجوان غریب را در همه جا همراهی کند (ر.ک؛ کاویان پور، ۱۳۸۶: ۲۴). فریدون مشیری نیز از سال ۱۳۰۵ تا پایان عمر زندگی آرامی داشت. او در یک محیط فرهنگی تربیت شد و خاندان پدری و مادری او متعلق به عصر قاجار و اهل کتاب بودند، حتی مادر او هم شعر می‌گفت و اشعار پدر خود را با تخلص «نجم» برای او می‌خواند. مشیری از چهارپنچ‌سالگی همه چیز را می‌خواند. به همین دلیل، نامش را در سجل او، «میرزا فریدون» نوشته‌اند. او به سبب تربیت در محیط فرهنگی، علاقه زیادی به ادبیات و شعر و شاعری پیدا کرد (ر.ک؛ افشار، ۱۳۷۷: ۲۰). مشیری انسان ناسازگاری نبود و همواره در زندگی خود، زمینه‌های صلح و آشتی را فراهم می‌کرد (ر.ک؛ محمدی آملی، ۱۳۸۲: ۱۰۷). شعر او معتدل و اشعارش مرتبط با جامعه است. مشیری به مسائل اجتماعی و فرهنگی دوران خود در شعرش توجه کرده و مسائل اجتماعی شامل بحران‌هایی که در آن دوره مردم با آن دست‌وپنجه نرم می‌کردند، وقوع جنگ جهانی دوم در شهریور ۱۳۲۱، کودتای ۲۸ مرداد، دغدغه وطن و آزادی و مسائلی از این قبیل به‌وفور در اشعار او انعکاس دارد.

۸. نوستالژی فردی در اشعار شهریار و مشیری

۱.۸. بازگشت به دوران کودکی

از عواملی که باعث ایجاد نوستالژی در فرد می‌شود، حسرت بر گذشته است. احساس پوچی و در نتیجه، حسرت بر گذشته، ناشی از مسائل روزمره فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جامعه شاعر یا نویسنده است. انسان با پناه بردن به گذشته‌های دور یا نزدیک و یاد خاطرات، درصدد تسکین دردهای خویش است. شهریار از جمله شاعرانی است که به‌وفور از ایام خوش گذشته با حسرت و اندوه یاد می‌کند؛ چنان‌که منظومه حیدر بابایه سلام گویای همین امر است:

«استاد شهریار حیدر بابایه سلام را بنا به درخواست و تمایل مادرش در تهران سرود؛ چه آنکه یک روز مادرش به وی گفت: پسرم این همه شعر در فارسی داری و من هیچ کدام آن‌ها را نمی‌فهمم. حیف است به زبان مادری،

زبانی که من کلمه به کلمه آن را به زبان تو آوردم، یا به قول معروف، مادران حتی زبان فرزندان لال خودشان را هم می‌فهمند، برای چه من زبان شعر تو را نمی‌فهمم؟ خاطراتی که مادرش از زمان گذشته و از ایام کودکی وی بازگو می‌کرد، با اینکه مدت سی سال شاعر از موطنش دور مانده بود، گویی گنجینه‌ای از سال‌های سال دست‌نخورده در گوشه‌ای از وجودش به ودیعه گذاشته‌است. سپس چون هنگام در رسید، چنین تروتازه به کارش زده‌است؛ انگار که در این مدت و در این سال‌های طولانی، زمان ایستاده بود و اکنون سال‌های کودکیش به همان شکل و شمایل که بودند، در منظومه حیدربابا چون خورشید درخشان نمایان گردیده‌است» (کاویان‌پور، ۱۳۸۶: ۶۸).

«حیدربابا یک اثر نوستالژیک است و هر آنچه به گذشته تعلق دارد، زیباست و سرشار از صمیمیت و صفا و سبکبالی و آرامش، حتی دردها و رنج‌های گذشته را نیز هاله‌ای از شادمانی و سرور فراگرفته‌است. آسمان گذشته‌ها آبی‌تر است و آب‌های چشمه‌سارانش زلال‌تر، همه در کنار هم هستند، همدل و همدرد. اما در "حال" جز بیگانگی، جز درد و اندوه چیزی به چشم نمی‌خورد. آسمان را سراسر مه گرفته‌است. تمدن و شهرنشینی چهره زندگی را آلوده ساخته‌است» (همان: ۳۶۸).

در حیدر بابایه سلام، شهریار بعد از سی سال جدایی از موطن اصلی خود، اندوهگین و دلزده از فضای رعب‌آور شهر، صنعت و تمدن جدید به خاطرات ایام کودکی خود در کوه حیدربابا برمی‌گردد. بنابراین، شاعر سفر به عهد شیرین و پرنشاط کودکی را در کوه‌های حیدربابا آغاز می‌کند و با حسرت از آن یاد می‌کند:

«در بسیاری از شعرهای رمانتیک، سفر، صورت شرح خاطرات کودکی را به خود می‌گیرد و در حقیقت، سفر به دنیای کودکی است. شاعر به زمانی بازمی‌گردد که امور دنیایی هنوز لطافت بهشتی جان را در سایه نیوشانده، توجه به خاطرات دور دوران کودکی، میل بازگشت به حالت طبیعی روح را نشان می‌دهد. حالتی نورانی و درخشان که شاعر بعدها با افسوس به خاطر می‌آورد. در واقع، کودکی شاعر، نشانه و مظهر کودکی و صفای روح انسانی است که شاعر در آرزوی آن است» (مشرف، ۱۳۸۲: ۹۸).

قاری ننه گنجه ناغیل دینده
قورد گچینین شنگیلیسین بینده
بئر گول آچیب، اوندان سورا سولیدیم!
سوندان دوروب، اوس دونومی گیبه ردیم
آی اوزومی او از دیرن گونلریم!
هچی خالا چای دا پالتار یوواردی
هیچ بیلمزدیگ داغدی،
لله نه خوش غمسز یاشاردیق

کولک قالخیب، قاب باجانی دوینده
من قاییدیب بیرده اوشاق اولیدیم!
عمه جانین بال بلسین بیه ردیم
باخچالاردا تیرینگگی دی یردیم،
آغاچ مینیب، آت گز دیرن گونلریم!
ممد صادق داملارینی سوواردی
داشدی، دوواردی
هریان گلدی، شیلاغ آتوب آشاردیق»
(شهریار، ۱۳۸۸: ۲۰ و ۱۸).

ترجمه:

اون شبا که قصه میگه عزیزجون
گرگ می خوره بزبکای شیطون
گل که دادم خزون بیاد تو باغچه
پا می شدم پیرهنمو می بردم
یادش بخیر اون روزایی که طی شد
هچی خاله، لباس می شست دوباره
کی می دونست، کوهه،
شادو بی غم چه زندگی می کردیم

کولاک میشه باد میزنه به ایوون
کاشکی می شد بچه بشم دوباره
لقمه های عمه جونو می خوردم
تو باغچه ها ترینگی ها می خوندم
چه چوبایی به جای اسبها هی شد
عم صادق و کاهگل پاره پاره
سنگه، دیواره
هر جا می شد جفتک زده می رفتیم»
(دادرس، ۱۳۹۵: ۶۰).

«حیدر بابا، بولاخلارین یارپیزی
چرچی لرین آغ نباتی ساققیزی

بوستانلارین گلیسری قاریپیزی
ایندی ده وار داماغیم دا داد وره ر»
(شهریار، ۱۳۸۸: ۲۲).

ترجمه:

«حیدر بابا چشمه هاش و پونه هاش
دوره گردم با نبات و سقزاش

جالیزا و گلیسر و میوه هاش
مزش هنوز تو دهنم جا داره»
(دادرس، ۱۳۹۵: ۶۲).

مشیری نیز همچون شهریار برای گریز از صحنه‌های دردانگیز، نابسامانی‌ها و خشونت‌های وحشتناک جهان امروز، به رؤیاهای کودکی و فضای پاک و پُر از ترنم جوانی و عشق پناه می‌برد:

«مشیری در بیشتر لحظه‌های ثبت‌شده زندگی خود، شعر خویش را گریزگاهی می‌سازد برای ورود به دوران کودکی‌اش. شاید این مفرّ، تعبیری جز گول‌واره‌های ذهنی ما نداشته باشد. با این حال، می‌تواند شاعری مثل او یا هر انسانی را که در برابر واقعیت‌های هولناک قرار می‌گیرد، موقتاً به آرامش برساند» (شاگری یکتا، ۱۳۸۴: ۴۸۲).

دوران کودکی می‌تواند از بهترین ایام زندگی افراد باشد. از این رو، خاطرات تلخ و شیرین آن تا پایان عمر همراه آن‌هاست. شاعران و نویسندگان از جمله افرادی هستند که خاطرات دوران کودکی را به خوبی در ذهن و قلب خود نگاه می‌دارند و این موضوع به خوبی در آثار آن‌ها مشاهده می‌شود. در شعر «مادر و نرگس»، بوی باران و عطر نرگس، شاعر را به دوران کودکی او می‌برد. آن هنگام که نفس مادر هنوز همراه و پشتیبان او بود:

«باز مرا باران از من گرفت	باز مرا نرگس از من ربود
در چمن پُر سمن کودکی	نرگس و نوروز و نسیم و نوید
شادی و لبخند و سرور و امید	نقل و گل و بوسه، هیاهوی عید
مادرکم شادروان چون نسیم	شیفته نرگس شیراز بود
مادر و نرگس دو نسیم لطیف	در چمن خانه به پرواز بود»

(مشیری، ۱۳۸۰: ۹۵۹-۹۶۰).

در شعری دیگر، مشیری با بازگشت به ایام خوش کودکی و با مشاهده حیات مدرسه و در و دیوار آن، با حسرت و اندوه از آن دوران شاد و پرنشاط یاد می‌کند:

«این سپیدار کهنسالی که هیچ از قیل و قال ما نمی‌آسود
این حیات مدرسه
این کبوترهای معصومی که ما
روزی به آن دانه می‌دادیم

این همان کوچه همان بن بست
این همان خانه همان درگاه،
این همان ایوان، همان در... آه» (مشیری، ۱۳۸۳: ۵۲۴-۵۲۵).

۲.۸. غم از دست رفتن جوانی

شهریار در حیدربابا، اندوه تلخ برخاسته از گذر شتابناک عمر را با حلاوت خاطرات کودکی چنان هنرمندانه درمی‌آمیزد که در عمیق‌ترین لایه‌های احساس آدمی تأثیر سحرآمیزی می‌گذارد. او با بهره‌گیری باورمندانه از عناصر طبیعت و ارائه تصاویر زیبا از آداب و رسوم روستا و نقل خاطرات کودکی، خواننده را به گذشته‌های دور زندگی برمی‌گرداند. آنگاه با استفاده از ظریف‌ترین تعبیر و اصطلاحات زبان آذربایجانی، گذر عمر را چنان زنده تصویر می‌کند که هر انسانی را عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌دهد (ر.ک؛ کاویان‌پور، ۱۳۸۶: ۳۶۹-۳۷۰).

«حیدربابا آغاجلارین اوجالیدی آما حیف جوانلارین قوجالیدی
توخلولارون آریخلیوب آجالیدی کولکه دؤندو گون باتدی قاش قرددی»
(شهریار، ۱۳۸۸: ۳۴).

ترجمه:

«حیدر بابا، قد کشیدن درختات اما که حیف، پیر شدن اون جوونات
قحطی شده، لاغر شدن اون اسیرات غروب شد و به ما سیاهی بخشید»
(دادرس، ۱۳۹۵: ۷۲).

شهریار در غزلی به نام «در راه زندگانی» از اینکه جوانی خویش را همچون شمعی برای یافتن زندگانی سوزانده، هدر داده‌است و زندگانی را نیافته، اظهار پشیمانی می‌کند و اینک آرزوی برگشتن به جوانی را که در خواب غفلت سپری شد، در سر می‌پروراند:

«جوانی شمع ره کردم که جویم زندگانی را نجستم زندگانی را و گم کردم جوانی را
کنون با بار پیری آرزومندم که برگردم به دنبال جوانی کوره راه زندگانی را
به یاد یار دیرین، کاروان گم کرده را مانم که شب در خواب بیند، هم‌رهان کاروانی را
بهاری بود ما را هم شبابی و شکرخواهی چه غفلت داشتیم ای گل، شبیخون خزانی را»
(شهریار، ۱۳۹۵: ۲۲).

شهریار دوران کودکی خود را در میان روستاییان پاکدل آذربایجان گذرانید، اما هنگامی که به تبریز آمد، مفتون این شهر جذاب و تاریخ‌ساز و ادیب‌پرور شد. زندگی در حصار شهر برای شهریار که دوران کودکی‌اش را در محیط باصفای روستا، در آغوش طبیعت گذرانیده بود، رنجی دل‌گزا به شمار می‌آمد. در این میان، آنچه زندگی در زیر آوار غم غربت را تا حدودی برای او قابل تحمل می‌ساخت، یادکرد وی از خاطرات خوش زندگی در میان مردم باصفای روستاست که همواره در مواجهه با ناملایمات روزگار برایش مأمنی محسوب می‌شود. شهریار از بزرگ‌ترین شاعران رمانتیک است که بخش اعظمی از اشعار خود را به وصف عشق و مقام والای معشوق اختصاص داده‌است؛ عشقی که به وصال نرسید. بنابراین، شهریار در فراق و غم عشق، ناله سر می‌دهد و بهترین ایام جوانی خود را در سوزوگداز فراق معشوق سپری می‌کند. روزی به خود می‌نگرد و می‌بیند که در آتش این عشق جانسوز، بهار جوانی‌اش را از دست داده‌است و خزان و پیری بر وی غلبه کرده‌است. بنابراین، این امر را در شعر وداع با جوانی با مهارت کامل بیان کرده‌است:

«جوانی حسرتا با من وداع جاودانی کرد	وداع جاودانی حسرتا با من جوانی کرد
بهار زندگانی طی شد و کرد آفت ایام	به من کاری که با سرو سمن باد خزانی کرد
قضای آسمانی بود مشتاقی و مهجوری	چه تدبیری توانم با قضای آسمانی کرد
جوانی کردن ای دل شیوهٔ جانانه بود اما	جوانی هم پی جانان شد و با ما جوانی کرد
جوانی خود مرا تنها امید زندگانی بود	دگر من با چه امیدی توانم زندگانی کرد»

(شهریار، ۱۳۹۵: ۶۸۶۹).

در بند دیگری با حسرت و اندوه از جوانی سپری‌شده، یاد می‌کند و همواره در این آرزوست که کاش برای لحظه‌ای هرچند کوتاه، ایام جوانی همچون همای سعادت بر شانه‌هایش بنشیند و قرین و همنشین وی باشد تا از ظلم و بیداد و نیز رنج و سختی‌های ایام پیری برای او شکوه سر دهد:

«بار دیگر گر فرود آرد سری با ما جوانی	داستان‌ها دارم از بیداد پیری با جوانی
وا عزیزا گویی آخر گر عزیزت مرده باشد	من چرا از دل نگویم وا جوانی وا جوانی»

(همان: ۲۵۵).

شاعران معاصر دل‌گرفتنی‌ها و آزرده‌گی‌های ناشی از محیط و زمان فعلی را در لابه‌لای اشعار خویش گنجانده‌است و امیال و آرزوهایی مانند بازگشت به خاطرات خوش گذشته، دلتنگی و حسرت برای از دست‌رفته‌ها را به تصویر می‌کشند. یاد جوانی و ایام خوش آن، یکی دیگر از زمینه‌های نوشتارژیک شعر مشیری است. شعر زیبایی «شعر بی‌خبر» بیانگر این دلتنگی است:

«یادش به خیر

عهد جوانی

که تا سحر

با ماه می‌نشستیم

از خواب، بی‌خبر!

اکنون که می‌دمد سحر، از سوی خاوران

بینم شبنم گذشته

ز مهتاب بی‌خبر» (مشیری، ۱۳۸۰: ۲۳۹-۲۳۸).

شاعر به یاد روزهای جوانی و ایام گذشته، حسرت و افسوس می‌خورد و از اینکه بهار جوانی او پژمرده، و پیری، ضعف و ناتوانی غالب شده، آه و ناله سر می‌دهد:

«افسوس بر جوانی و بر زندگانی‌ام

اندوه زندگانی‌ام از یاد رفته بود

اندوه من جوانی بر باد رفته بود

دیگر چه سود زندگی بی‌جوانی‌ام» (همان، ۱۳۸۳: ۹۵).

«چون بهار جوانی‌ام پژمرد،

گفتم این گل ز غصه خواهد مُرد!

یا دلم را چو روزگار شکست،

گفتم او را چو من شکستی هست

می‌کنم چون درون سینه نگاه

آه از این بخت بد، چه بینم، آه» (همان، ۱۳۸۱: ۲۳۱).

مشیری در شعر «آیینۀ شکست»، به یاد گذشته و خاطرات ایام جوانی خود می‌افتد و خاطرات از دست رفته را مرور می‌کند و دلش از حسرت به فغان، و حال آزرده‌اش از محنت به ستوه می‌آید:

«روزی نمی‌رود که به یاد گذشته‌ها
در ظلمت ملال نگریم به حال خویش
یک دم نمی‌شود که به یاد جوانی‌ام
از فرط رنج سر نبرم زیر بال خویش
در کنج غم نشسته و یاد گذشته‌ها
در موج اشک می‌گذرند از برابرم» (همان، ۱۳۸۳: ۳۹).

۳.۸. غم دوری از معشوق

«عشق» و «دلدادگی» ویژگی خاص دنیای انسان‌هاست که همواره با جلوه‌های رنگارنگ و دلنشین خود، رنج حیات را برای آدمی تحمل‌پذیر کرده‌است. غزل‌های شهریار، زبان دل و وسیله بیان عواطف و احساسات درونی است؛ چنان‌که معروف است، شهریار به سبب عشق پاک به معشوق خویش، دچار شیفتگی و شیدایی می‌شود. ماجراهای عاشقانه یا با وصال همراه است که پایان خوشی دارد و یا به فراق می‌کشد که غم‌انگیز است. عشق نافرجام شهریار در رسیدن به معشوق، باعث می‌شود وی در اغلب اشعارش از فراق و بی‌وفایی معشوق شکوه کند. شهریار در غزل «گوهرفروش»، شرح عشق نافرجام خود را تا حدودی بیان داشته‌است و خواسته بگوید که نقض عهد از شریعت و آیین انسانیت و قاموس مردی فرسنگ‌ها به دور است:

«در این غزل از زبان عامیانه استفاده شده‌است و بی‌گمان هیچ یک از غزل‌سرایان را چنین شهامتی نبود که واژه‌هایی چون گرو، جگرگوشه، از شیر بریدن، پدر عشق بسوزد و امثال این واژه‌ها در یک غزل لیریک همه را یکجا در استخدام خود درآورد و بیشتر غزل‌های شهریار که شهرتی عام یافته‌اند، این خصوصیت را دارند و بسیاری از شعرشناسان امتیاز شهریار را در همین شهامت و جسارت او در به‌کار گرفتن واژه‌های عامیانه با مهارت هرچه‌تمام‌تر در غزل او می‌دانند» (علیزاده، ۱۳۷۴: ۲۴۱).

یار و همسر نگرفتم که گرو بود سرم
تو جگرگوشه هم از شیر بریدی و هنوز
خون دل می‌خورم و چشم نظربازم جام
منکه با عشق نراندم به جوانی هوس
تو شدی مادر و من با همه پیری پسر
من بیچاره همان عاشق خونین جگرم
جرم این است که صاحب‌دل و صاحب‌نظم
هوس عشق و جوانی است به پیرانه‌سرم»
(شهریار، ۱۳۹۵: ۱۳۳).

در این بند نیز شاعر از بی‌وفایی و بدعهدی معشوق که وی را به تحمل و صبوری در راه عشق فراخوانده، وصال را به تعویق می‌اندازد، زبان به نکوهش می‌گشاید:

«نه وصلت دیده بودم کاشکی ای گل نه هجران
که جانم در جوانی سوختی ای جان به قربانت
تحمل گفتمی و من هم که کردم سال‌ها اما
چقدر آخر تحمل بلکه یادت رفته پیمانت»
(همان: ۵۸).

دست شهریار از همه جا کوتاه شده، دست حاجت به سوی پروردگار عالم می‌برد که کریم، رحیم و ودود است و از او طلب یاری می‌نماید و می‌خواهد همان طور که یوسف^(ع) را به حضرت یعقوب^(ع) رساند و چشمانش به دیدار او روشن شد، رحمتی از جانب خود عنایت فرماید و یار دیرین او را به وی بازرساند، غافل از اینکه هر کسی را در زندگی دنیا قسمتی و روزی مقدر است (ر.ک؛ کاویان‌پور، ۱۳۸۶: ۴۱):

«یا رب آن یوسف گم‌گشته به من بازرسان
ای خدایی که به یعقوب رساندی یوسف
یا رب آن نغمه‌سرا بلبل خوش‌الحان را
آن غزال خنتی خط به خطا شد یا رب
رونقی بی گل خندان به چمن بازماند
از غم غربتش آزرده خدایا می‌سند
تا طریخانه کنی بیت حزن بازرسان
این زمان یوسف من نیز به من بازرسان
تا بیاسایم از این زاغ و زغن بازرسان
به خطا رفته‌ی ما را به خُتن بازرسان
یا رب آن نوگل خندان به چمن بازرسان
آن سفر کرده ما را به وطن بازرسان»
(شهریار، ۱۳۹۵: ۱۷۱).

از میان مفاهیم گوناگون مطرح در عرصه ادبیات، بی‌گمان عشق یکی از جذاب‌ترین و در عین حال چالش‌برانگیزترین موضوعاتی است که در اشکال مختلف به آن پرداخته شده‌است. فریدون مشیری نیز همچون شهریار از سرآمدترین شاعران عاشقانه‌سرای ایران است که بخش عمده‌ای از اشعارش را به عشق اختصاص داده‌است

و «اعتقاد دارد بزرگ‌ترین موهبتی که در دنیا می‌تواند وجود داشته باشد، عشق است و تنها جهان را با عشق می‌توان نجات داد» (صاحب‌اختیاری، ۱۳۸۰: ۶۸). او نیز چون شهریار از مظاهر و جلوه‌های گوناگون عشق سخن گفته و به مسائلی چون: فراق و دوری از معشوق، بی‌وفایی معشوق و سوز و گداز به سبب عدم وصال به معشوق و موضوعاتی از این قبیل به تفصیل پرداخته‌است؛ چنان‌که می‌توان گفت قسمت شایسته‌توجهی از مجموعه اشعار اول مشیری نیز در فراق یار و شکوه از معشوق است. شعر «قربانی عشق» ناظر بر این گفته‌است:

«زد آتش فراق به دل‌ها
کش نباشد به عمری دوایی
نقش روی تو در خاطر ماست
گرچه روزی دو از ما جدایی
در فراق تو نالد فریدون

همزبانا، کجایی، کجایی؟!» (مشیری، ۱۳۸۳: ۱۵۸).

همچنین، در شعر «اسیر عشق»، شاعر از فراق معشوق ناله سر می‌دهد و سراسر وجود خود را در غم جدایی از معشوق بیمار و رنجور می‌بیند که در آتش عشقی سوزان در سوز و گداز است:

«عمری است کز فراق سراپا در آتشم
بیمار و رنج‌دیده و تیدار و تشنه‌کام
از بس که شب ز دست غمش ناله می‌کنم
همسایه شکوه می‌کند از های و هوی من» (همان: ۱۶۶).
«در کنج غم نصیب من از عشق روی او
جز درد و رنج و گریه بی‌اختیار نیست
دردا که باخبر ز دل بی‌قرار من
آن مایه قرار دل بی‌قرار نیست» (همان: ۱۶۵).

مشیری بهار را که فصل عیش و نوش و خوشی است، بی‌وجود معشوق ملال‌انگیز می‌بیند که هیچ لطف و صفایی ندارد:

«رود می‌گرید و گل می‌خندد
هر کناری سخن از عشق من است
همه گویند که معشوق تو کو؟
اشک می‌ریزم و از درد فراق،
در دلم آتش حسرت تیز است
بی تو می‌گون چه صفایی دارد
به خدا سخت ملال‌انگیز است!
با همه تازگی و لطف بهار
ماتم‌انگیزتر از پاییز است
تو بهار من و می‌گون منی!» (همان: ۳۳).

مشیری را به عنوان شاعر کوچۀ خاطره‌ها می‌شناسند. شعر کوچه یکی از عاشقانه‌ترین و پرمخاطب‌ترین اشعار مشیری است که ویژگی‌های یک شعر رمانتیک را دارد. کمتر کسی را می‌توان یافت که حداقل یک بار از کوچۀ مشیری گذری نداشته باشد یا آن را نخوانده باشد. شعر کوچه سرشار از حس نوستالژیک است که در آن شاعر یک شب مهتابی را توصیف می‌کند که روزی در آن کوچه دوشادوش معشوق خویش قدم می‌زد و اکنون که بین او و معشوقش فراق و جدایی افتاده، با قدم گذاشتن به همان کوچه، به یاد خاطرات آن شب‌ها می‌افتد و با حسرت از آن‌ها یاد می‌کند:

«بی تو، مهتاب‌شبی باز از آن کوچه گذشتم
همه تن چشم شدم، خیره به دنبال تو گشتم
شوق دیدار تو لبریز شد از جام وجودم
شدم آن عاشق دیوانه که بودم
در نهانخانهٔ جانم گل یاد تو درخشید
باغ صد خاطره خندید
عطر صد خاطره پیچید.
یادم آمد که شبی با هم از آن کوچه گذشتیم
پر گشودیم و در آن خلوت دلخواسته گشتیم
ساعتی بر لب آن جوی نشستیم

تو همه راز جهان ریخته در چشم سیاهت
من همه محو تماشای نگاهت
رفت در ظلمت غم، آن شب و شب‌های دگر هم
نگرفتی دگر از عاشق آزرده خبر هم
نکنی دیگر از آن کوچه گذر هم...
بی تو اما به چه حالی من از آن کوچه گذشتم» (همان: ۴۰۵-۴۰۲).

۹. نوستالژی اجتماعی در اشعار شهریار و مشیری

۱-۹. بیداد

چنان که پیشتر در توضیح نوستالژی اجتماعی گفتیم، در این نوع از نوستالژی آنچه شاعر یا نویسنده مطرح می‌کند، دردهایی مشترکی است که مربوط به تمام آحاد جامعه است؛ به عبارتی، شاعر تمام همت و توان خود را در بیان مشکلات اجتماعی می‌گمارد؛ مثل جهل اجتماعی، فقر و بیچارگی مردم، ظلم حاکم بر جامعه، فضای رعب‌آور که آکنده از سیاهی و تباهی است. در این میان، شهریار و مشیری از لحاظ موقعیت اجتماعی در شرایطی دوران زندگی خود را گذراندند که فضای حاکم بر جامعه بسیار ناامن و ناآرام بود که به تبع آن روح دو شاعر رمانتیک و عاشق را به لرزه درآورده بود و باعث شده آن‌ها علاوه بر پرداختن به عواطف و احساسات شخصی خویش، مردم و جامعه خود را فراموش نکنند. با توجه به اوضاع ایران در سال‌های بعد از ۱۳۳۲ و کودتای ۲۸ مرداد، کشتارهای حاکمان ظالم و مستبد، فقر و گرسنگی، بی‌عدالتی، نبود آزادی و مسائلی از این قبیل، همه باعث شد تا در این دوره، شعر مانند نوشته‌های دیگر، در تمام رویکردهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آینه‌ای برای برگردان دردهای مردم و ظلم و جورهای حکام شود:

«شاعران این دوره خود را متعلق به اقشار مختلف جامعه می‌دانستند و آن‌هایی که تعهد اجتماعی را بر تعهد درباری ترجیح دادند، از کاخ‌نشینان فاصله گرفتند و با مردم و جامعه گره خوردند. موضوعات شعری در این دوره، رنگ انقلابی و سیاسی به خود گرفت و از چالش‌های غلیظ عاشقانه و توصیفات جدا

گشت و آزادی، وطن، تعلیم و تربیت، سیاسی‌گویی، قانون، توجه به علوم و فنون جدید و طغیان ادبی و فکری را مهم‌ترین شاخصه‌های درونی خود قرار داد» (شفایی، ۱۳۸۰: ۲۵).

همچنین گفته می‌شود:

«شعر دهه ۴۰، صدایی معترضان به وضع موجود است. از این سبب، هیچ تفاوتی میان این دهه و برش‌هایی از تاریخ شعر فارسی نمی‌توان پیدا کرد. شعر این دهه، علی‌رغم فاصله‌اش با ذهنیت و سلیقه عمومی و نیز دور بودنش از ذهن و زبان توده‌های مردم، مردمانه‌ترین بیان شاعرانه را در خود حمل می‌کند» (شاکری یکتا، ۱۳۸۴: ۲۵۹).

یکی از مهم‌ترین دلایل اقبال شهریار به نوستالژی، نارضایتی از برخی از مسائل اجتماعی در برهه‌ای از روزگارش بوده‌است، به طوری که وی حتی در اشعار عاشقانه نیز گریزی به مسائل سیاسی و اجتماعی می‌زند و فریاد اعتراض برمی‌آورد:

«شاعر از محیط آزرده است و این آزرده‌گی را به صورت متفاوت نشان می‌دهد. گاهی با بال‌های غزل به آسمان‌ها و فضاها می‌گردد و زمانی واقعیت‌های سرسخت زندگانی، او را از آسمان به زمین می‌آورند و او را وادار به همدردی با خاکیان تیره‌بخت می‌نمایند، اما این توجه به وضع مردم، شکل قطعی مبارزه‌جویانه ندارد، بلکه کلی و دلسوزانه است» (علیزاده، ۱۳۷۴: ۶۲).

در بخش اول حیدربابا، شهریار مضامین سیاسی و اجتماعی را به صورت کمرنگ‌تری انعکاس داده‌است:

«شهریار به هنگام اقامت در دامنه حیدربابا در سن و سال و شرایطی نبوده‌است که بتواند از روابط و مناسبات موجود در روستا دریافت درستی داشته باشد. از این رو، متناسب با اقتضای سن، تنها زیبایی‌ها را دیده نه زشتی‌ها و شاید مسائلی از این قبیل در اندیشه شهریار جایگاه شایسته‌ای نداشته‌است و با نوعی مصلحت‌اندیشی سبب گردیده که از پاره‌ای گفتمان‌ها چشم‌پوشی کند. در هر حال، آنچه هست از فقر و فلاکت مردم و از ستمی که به آنان می‌رفت، در قسمت اول حیدربابا نشانی نمی‌یابیم و اگر اشاراتی نیز باشد، کلی‌تر از آن است

که بتوان مصادیق شخصی برای آن‌ها تعیین کرد» (کاویان‌پور، ۱۳۸۶: ۳۷۱-۳۷۲).

اما در بخش دوم که سال‌ها پس از بخش نخست سروده شده، مفاهیم اجتماعی در مقیاس گسترده‌تری مطرح شده‌است:

«مشاهده فقر، گرسنگی و مرگی که همواره در کمین روستایی نشسته‌است، او را به متن واقعیت‌های دردآلود اجتماعی می‌کشاند و سبب می‌شود بی‌پروا تر مناسبات استثماری و روابط بهره‌کشانه حاکم بر روستا را مورد انتقاد قرار دهد و با دید و شیوه رئالیستی به ترسیم سیمای محزون روستا و اوضاع پریشان و فلاکت‌بار روستاییان بپردازد» (همان: ۳۷۳).

در این بند، شهریار از فضای خفقان‌آلود جامعه که آمیخته با سیاهی و ظلم است، انتقاد می‌کند و فضا را مه‌آلود و ابری می‌بیند. در چنین شرایطی، از هم‌نوعان خویش درخواست می‌کند تا همواره یار و یاور هم باشند:

«حیدر بابا، گویلر بوتون دومانندی گونلریمیز بئر بیریندن یامانندی،
بئر بیروزدن آیریلما یوون آمانندی! یاخشی لیغی الیمیزدن آلیب لارا!
یاخشی بیزی یامان گونه سالوبلارا! بئر سوروشون بو قارقینمش فلکدن،
نه ایستیور، بوقوردوغی کلکدن دینه، گچیرت اولدوز لاری الکدن
قوی توکولسون، بو یئریوزی داغیلسین بو شیطانلیق قورقوسی بئر یغیلسین»
(شهریار، ۱۳۸۸: ۵۰).

ترجمه:

«حیدر بابا مگه میشه اینجا هر روز هر روزمون بدتر میشه از دیروز
جدا نشین از هم دیگه شب و روز خوبی‌ها رو از دستمون گرفتن
عجب ما رو به روز بد نشوندن سؤال کنین از کار این کلک باز
هدف چیه، چی می‌سازه کلک، باز الک کنه ستاره رو دغل‌باز
بریزین و شادی کنین همه جا در هم بشه ساخته این شیطونا»
(دادرس، ۱۳۹۵: ۸۴).

در بند دیگری با همین مضمون، شهریار واقع‌بینانه به سرزمین خود می‌نگرد. دیدن واقعیت‌های تلخ شدیداً او را آزار می‌دهد. او با انتقاد از وضعیت نامطلوب، محیط

آذربایجان را چون زندانی تنگ و تاریک می‌بیند که طوفانی سهمگین آن را با خاک یکسان کرده‌است:

«وہ چه طوفان می‌کند باران در آذربایجان کس ندیدست این چنین طوفان در آذربایجان شصت آبادی بدین طوفان سیل سهمگین در زمان با خاک شد یکسان در آذربایجان بس فزون احساس دردم بود زیرا سال‌هاست زندگی را دیدم همچنان زندان در آذربایجان» (شهریار، ۱۳۷۰: ۹۶۶).

شهریار از خرمگسانی که حاکمیت را در دست گرفته‌اند و خود را چون شاهینی می‌انگارند، انتقاد نموده، با حسرتی اندوه‌بار از قهرمانان و آزادگانی که زیر یوغ ظالمان مستبد از بین رفته‌اند، یاد می‌کند:

«همدمان یارب کجا رفتند و باران را چه شد دشمنی کی غالب آمد، دوستداران را چه شد زرد و زندانی شدیم از تنگنای زندگی یارب آن آزادگان و گل‌عذاران را چه شد خرمگس شاهین شد و صید کبوتر می‌کند شاه‌بازان را که زد شاهین شکاران را چه شد» (همان: ۸۳۶).

شهریار نارضایتی خود را از اوضاع نابه‌سامان روزگار در اثر حاکمیت تیمور و چنگیز صفتان عصر چنین اظهار می‌کند:

«خنجر روزگار خونریز است مرگ با زندگی گلاویز است کارزار است و کینه و کشتار رقص شمشیر و برق مهمیز است گویی از قهقرای چرخ زمان عصر تیمور و عهد چنگیز است فتنه می‌بارد از همه آفاق پارسایان صلائی پرهیز است سینه‌ها چون تنور لاله باغ گویی از درد و داغ لبریز است» (همان: ۱۰۳۱).

مشیری نیز همچون شهریار از مردمی‌ترین و اجتماعی‌ترین شاعران معاصر است و اشعار وی سرشار از حس شفقت، نگرانی و اضطراب برای سرنوشت انسان و آینده بشر است. اشعار مشیری را به دو دوره متفاوت می‌توان تقسیم کرد: دوره اول، دوره جوانی وی است که سرشار از عواطف و احساسات شخصی است، ولی در دوره دوم زندگانی او، به تدریج از عواطف فردی فاصله می‌گیرد و به عواطف اجتماعی نزدیک‌تر می‌شود. او

همچون یک مصلح اجتماعی، خود را در برابر دردها و رنج‌های انسان مسئول می‌داند و همواره به دنبال راهی برای رفع آن‌هاست:

«آنچه در شعر مشیری دیده می‌شود، ناشی از یأس اجتماعی و فردی است. در چشم این گروه از شاعران، بدی‌ها، فساد، ناپاکی‌ها، دشنام‌ها، سرزنش‌ها و بی‌عدالتی‌ها به چشم می‌آید و شعرشان چون آینه‌ای بازتاب‌دهنده محیط اجتماعی آنان است» (محمدی آملی، ۱۳۸۲: ۱۷۴).

وی در این شعر با ناامیدی زندگی را تیره‌وتار می‌بیند. جو حاکم بر جامعه و ناامنی‌ها و شکست‌های پیاپی و مسائلی از این قبیل باعث می‌شود تا وی دچار نوعی یأس اجتماعی شود:

«چه می‌جویم در این تاریکی ژرف؟
چه می‌گویم میان زاری و آه؟
چه می‌نالیم، نه درمان دارد این درد
چه می‌پویم، نه پایان دارد این درد
در این صحرای هول‌انگیز و تاریک
به دنبال چه می‌گردم شب و روز؟
چه می‌خواهم در این دریای ظلمت
از این امواج سرد عافیت‌سوز؟
نه از کوی محبت رد پای
نه از شهر وفا نور و صفایی
نه راه دوستی را رهنمایی» (مشیری، ۱۳۸۳: ۲۱-۲۲).

در این شعر نیز مشیری جانش از ستم به ستوه آمده‌است. بنابراین، از دل می‌خواهد با ناله آتشین خود، پرده ظلم را که بر عرصه جامعه کشیده شده، به آتش بکشاند:

«پرده جانکاه ظلمت را بسوز
ای دل من، شعله آهت کجاست؟
جانم از این تیرگی بر لب رسید
آسمان عمر من! ماهت کجاست؟» (همان: ۲۷).

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بیش از هر چیز، در هم شکستن روحی و روانی روشنفکران ایران را به دنبال داشت؛ روشنفکرانی که بهشتی برای آینده نزدیک در ذهن خود رقم زده بودند. خستگی مردم از فقر، بیکاری، ناامنی و آشوب‌های سیاسی، ناامیدی صاحبان سرمایه از رونق اقتصادی کشور. روح جامعه را خسته و بیمار کرده بود (ر.ک؛ شمس لنگرودی، ۱۳۷۰: ۱۶). مشیری تا قبل از شروع کودتا، تمایل بیشتری به شعرهای عاشقانه داشت تا اینکه بعد از کودتا جریان‌های فکری وی به کلی تغییر کرد، به طوری که وی در کنار پرداختن به مسائل عاشقانه، به طرح مسائل و مشکلات اجتماعی که روح جامعه را می‌آزرد، گرایش یافت. در شعر «دشت»، وی با حسرت و اندوه از روزگاران خوش گذشته یاد می‌کند؛ روزگاران که همه چیز در صلح، صفا و صمیمیت بود، اما با گذشت روزگاران ورق برگشت؛ چنان که نه دیگر خبری از آن صفا و پاکیزگی‌ها بود و نه اوضاع برای زندگی مساعد بود. هر آنچه بود، رنج و سختی و آلودگی بود:

«در نوازش‌های باد

در گل لبخند دهقانان شاد

در سرود نرم رود

خون گرم زندگی جوشیده بود

نوشخند مهر آب

آبشار آفتاب

در صفای دشت من کوشیده بود

شب‌نم آن دشت از پاکیزگی

گویا خورشید را نوشیده بود

روزگاران گشت و گشت

داغ بر دل دارم از این سرگذشت

داغ بر دل دارم از مردان دشت

یاد باد آن خوش‌نوا آواز دهقانان شاد

یاد باد آن دلنشین آهنگ رود

یاد باد آن مهربانی‌های باد

"یاد باد آن روزگاران یاد باد"
دشت با اندوه تلخ خویش تنها مانده است
زان همه سرسبزی و شور و نشاط
سنگلاخی سرد بر جا مانده است
آسمان از ابر غم پوشیده است
چشمه سار لاله‌ها جوشیده است
بانگ برمی دارم از دل
"خون چکید از شاخه گل، باغ و بهاران را چه شد؟
دوستی کی آخر آمد؟ دوستداران را چه شد؟"
سرد و سنگین، کوه می گوید جواب: و...» (مشیری، ۱۳۸۳: ۳۸۹-۳۹۰).

۲-۹. فقر و تنگدستی

فقر و قحطی و فلاکت یکی از مهم‌ترین پیامدهای کودتا بود که از زوایای مختلفی زندگی مردم را تحت تأثیر قرار داد. شهریار نیز از جمله شاعرانی است که در متن جامعه زندگی کرده است و به خوبی با دردها و رنج‌های هم‌نوعان خویش آشناست. اگر در اشعارش از فقر و فلاکت سخن می گوید، خود نیز مزه آن را چشیده است. وی از جمله کسانی است که با درد متولد شده، با درد زیسته است و با درد مرده است:

«در کنار ناکامی‌هایی که در حدود بیست و دو سالگی برای او رخ داد و ادامه تحصیل را نیز برای او ناممکن ساخت، گرفتاری‌های مالی نیز در دسر بزرگی برای شهریار بود. چون مقرری ماهیانه اش قطع شده بود. کار در بیمارستان هم پس از ترک تحصیل عملاً ناممکن شد. اگرچه شهریار در دوران تحصیل خود گاه شاگرد خصوصی هم می گرفت، ولی بعد از تغییر احوالی که برایش رخ داد، حال و حوصله این کار را هم نداشت. در وقت تنگدستی، معمولاً رفیقش ابوالقاسم شهیار به دانش می رسید، ولی او هم به مرض سل درگذشت. فقر مالی، فشارهای روحی و عاطفی، دوری از خانواده و شوریده‌حالی خودش همه دست به دست هم داد و دوران سختی در زندگی وی بروز کرد که مدت‌ها طول کشید» (مشرف، ۱۳۸۲: ۲۵۳).

شهریار با وجود اینکه زندگی خود را در فقر و تنگدستی گذرانید، ولی هیچ گاه حاضر نشد دست یاری به سوی کسی دراز نماید و عزت و نام را فدای ننگ و خواری کند:

«تا فقیری نوال ننگ مخور مرد را فقر خود محک باشد
از همین فقر و بی‌نیازی‌هاست کآدمی برتر از مَلک باشد
زشت باشد جمال زیبا را گر به رخساره پیس و لک باشد
صبر کن بازگردد روزی گرچه بر قَبْه فلک باشد»
(شهریار، ۱۳۷۰: ۱۰۵۰).

آنچه مشیری را سخت اندوهناک و مضطرب می‌کند، مشاهده فقر و تنگدستی هم‌نوعان خویش است. بنابراین، فقر را بزرگ‌ترین گناه انسان‌های بیچاره و مظلومی می‌داند که تنها به سبب آن در بیچارگی و فلاکت به سر می‌برند. وی با مشاهده رخت پاره و گرسنگی فقرا، با لحنی انتقادی و نیشدار، مرگ فقرا را تنها پناه و مأمن آنان می‌داند:

«ای بینوا که فقر تو تنها گناه توست
در گوشه‌ای بمیر که این راه، راه توست
این گونه گداخته جز داغ ننگ نیست
وین رخت پاره دشمن حال تباه توست
در کوچه‌های یخ‌زده، بیمار و دربه‌در
جان می‌دهی و مرگ تو تنها پناه توست
باور مکن که در دلشان می‌کند اثر

این قصه‌های تلخ که در اشک و آه توست» (مشیری، ۱۳۸۳: ۴۳۷).

در ادامه همین بند، تصویری از جامعه‌ای را انعکاس می‌دهد که در آن مال و منال و جاه و مقام دنیایی، عاملی برای عزت و احترام و نیز فقر و نداری، مایه ذلت و خواری محسوب می‌شود:

«اینجا لباس فاخر و پول کلان بیار
تا بنگری که چشم همه عذرخواه توست
در حیرتم که از چه نگیرد در این بنا
این شعله‌های خشم که در هر نگاه توست» (همان: ۴۳۸).

مشیری فقر و فلاکت روستایی را نتیجه غارت و چپاول اربابان و حاکمان ظالم می‌داند؛ چراکه آنان با چپاول روزبه‌روز ثروتمندتر و غنی‌تر می‌شوند، حال آنکه کارگران با وجود کار بی‌وقفه در مزارع و مرداب‌ها، از کمترین مزایا نیز بهره‌مند نمی‌شوند و این خود دلیلی برای استمرار فقر و تیره‌روزی آنان می‌شود که نسل به نسل ریشه می‌دواند. پس فقیر می‌زایند، فقیر می‌مانند و فقیر نیز از دنیا می‌روند:

«سیاه‌روزترین مردمان روی زمین

در آن مزارع بی‌انتها، در آن مرداب

پسر پس از پدر، ای داد

نسل بعد از نسل

فقیر می‌زادند

فقیر می‌ماندند

فقیر می‌مردند» (مشیری، ۱۳۸۰: ۸۶۷).

۱۰. نتیجه‌گیری

اوضاع سیاسی، اجتماعی و کلاً وضع زندگی انسان‌ها در ایجاد حس نوستالژی مؤثر است. تقریباً تمام شاعران و هنرمندان در آثار خود به نحوی غم غربت و دلتنگی‌های حاصل از آن را با ابزار و تصویرهای شعری گوناگون بیان کرده‌اند. شاعران زبان فارسی از دیرباز تحت تأثیر شرایط ناخوشایند تاریخی، سیاسی، اجتماعی و شخصی به مایه‌های حسرت و بدبینی تمایل پیدا کرده‌اند و احساس غریبی را با شعر خود درآمیخته‌اند. در این میان، شهریار و فریدون مشیری از جمله شاعران معاصر بودند که بیشترین گرایش را به نوستالژی داشته‌اند. ناکامی‌های فردی، عواطف و احساسات شخصی و شکست‌های تاریخی، اوضاع سیاسی و اجتماعی و جو نآرام محیط زندگی آن دو، باعث شد تا با گرایش به خاطرات ایام گذشته، نوعی عکس‌العمل روانی در برابر شرایط ناخوشایند جامعه را به تصویر بکشند. از این رو، نوستالژی در هر دو حیطة فردی و اجتماعی در آثار شهریار و مشیری، جایگاهی برجسته دارد. خاطرات عاطفی شهریار، نارضایتی از اوضاع زمان در شهریور ۱۳۲۰ به بعد و نیز بیماری شاعر که موجب تحول روحی وی شده،

می‌تواند زمینه گرایش وی را به نوستالژی فراهم سازد. حس نوستالژی را بیش از همه می‌توان در عاشقانه‌های او جست‌وجو کرد. زندگی شخصی شهریار که در فراق معشوق در رنج و سختی سپری شده، باعث شد تا وی بیشترین گرایش را به خاطرات فردی داشته باشد. مشیری نیز همچون شهریار که از بزرگ‌ترین شاعران عاشقانه‌سراست، از فراق و دوری معشوق در سوز و گداز است. بنابراین، با یادآوری ایام خوش کودکی و جوانی، آرزوی بازگشت به آن دوران شیرین و پرشور را دارد. با بررسی‌های انجام‌شده در حوزه نوستالژی در آثار این دو شاعر، به این نکته رسیدیم که گرایش شهریار به خاطرات فردی و حسرت خوردن به ایام خوش گذشته در آثار وی به مراتب بیشتر از اشعار مشیری است و این امر ناشی از سختی‌ها و ناکامی‌های عاطفی و احساسی شهریار در زندگی شخصی خود نسبت به مشیری است؛ چراکه زندگی مشیری نسبت به شهریار در آرامش و تعادل نسبی بوده‌است و بیشترین مسئله‌ای که روح حساس وی را می‌آزرد، مسائل مربوط به جامعه و مشکلات ناشی از آن بوده‌است.

۱۱. منابع و مأخذ

- آرین‌پور، یحیی. (۱۳۸۷). *از نیما تا روزگار ما (تاریخ ادب فارسی معاصر)*. ج ۴. چ ۵. تهران: زوآر.
- افشار، مهدی. (۱۳۷۷). *گذر و نظری بر احوال فریدون مشیری*. تهران: شهر کتاب.
- انوشه، حسن. (۱۳۷۶). *فرهنگنامه ادبی فارسی (گزیده اصطلاحات، مضامین و موضوعات ادب فارسی)*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- باطنی، محمدرضا و دیگران. (۱۳۷۲). *واژه‌های دخیل اروپایی در فارسی*. تهران: فرهنگ معاصر.
- پور افکاری، نصرت‌الله. (۱۳۸۲). *فرهنگ جامع روانشناسی- روانپزشکی؛ انگلیسی- فارسی*. تهران: فرهنگ معاصر.
- دادرس، اسماعیل. (۱۳۹۵). *ترجمه پارسی حیدریابایه سلام به انضمام زندگی شهریار*. چ ۱ تبریز: یاران.
- سیدحسینی، رضا. (۱۳۶۶). *مکتب‌های ادبی*. تهران: نیل.
- شاکری یکتا، محمدعلی. (۱۳۸۴). *زندگی و شعر فریدون مشیری، آسمانی‌تراز خورشید*. ج ۱. چ ۱. تهران: ثالث.
- شاملو، سعید. (۱۳۷۵). *آسیب‌شناسی روانی*. چ ۶. تهران: رشد.

شریفیان، مهدی و شریف تیموری. (۱۳۸۹). *روان‌شناسی درد*. ج ۱. همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
شفایی، محمدعلی. (۱۳۸۰). *از کوچه تا پرواز، (تحلیل و گزیده شعر فریدون مشیری)*. ج ۱. تهران:
پایا.

شمس لنگرودی، محمد. (۱۳۷۰). *تاریخ تحلیلی شعر نو*. ج ۲. چ ۷. تهران: مرکز.
شمیسا، سیروس. (۱۳۷۷). *نگاهی به فروغ*. تهران: مروارید.
شهریار، محمدحسین. (۱۳۴۹). *کلیات دیوان شهریار*. ج ۲. تبریز: سعدی.
_____ . (۱۳۸۸). *حیدر بابایه سلام*. چ ۱. تبریز: یاران.
_____ . (۱۳۷۰). *کلیات دیوان شهریار (به تصحیح خود استاد)*. ج ۱. چ ۱۰. تهران:
زرین- نگاه.

_____ . (۱۳۹۵). *گزیده دیوان شهریار*. چ ۱. قم: نگاه.
صاحب‌اختیاری، بهروز. (۱۳۸۰). *فریدون مشیری شاعر کوچه‌خاطره‌ها*. تهران: هیرمند.
صفوی، کوروش. (۱۳۸۰). *از زبان‌شناسی به ادبیات*. ج ۱. تهران: حوزه هنری.
عالی عباس‌آباد، یوسف. (۱۳۸۷). «غم غربت در شعر معاصر». *گوهر گویا*. س ۲. ش ۶ صص
۱۵۵-۱۸۰.

علیزاده، جمشید. (۱۳۷۴). *به همین سادگی و زیبایی: یادنامه استاد سیدمحمدحسین شهریار*. چ ۱.
تهران: مرکز.

کاویان‌پور، احمد. (۱۳۸۶). *زندگانی ادبی و اجتماعی استاد شهریار*. چ ۵. تهران: اقبال.
محمدی‌آملی، محمدرضا. (۱۳۸۲). *ترانه آبی زندگی (بررسی زندگی اجتماعی و ادبی فریدون
مشیری)*. چ ۱. تهران: نگاه.

مشرف، مریم. (۱۳۸۲). *مرغ بهشتی: زندگی و شعر سیدمحمدحسین بهجت تبریزی (شهریار)*. چ ۱.
تهران: ثالث.

مشیری، فریدون. (۱۳۸۰). *بازتاب نفس صبحدمان (کلیات اشعار)*. ج ۱. تهران: چشمه.
_____ . (۱۳۸۳). *بازتاب نفس صبحدمان (کلیات اشعار)*. ج ۲. تهران: چشمه.